

## بازخوانی قواعد و شرایط تأویل از دیدگاه قاضی نعمان

غلامعباس عشرتی\*

۱۳۳



نظر  
نقد

بازخوانی قواعد و شرایط تأویل از دیدگاه قاضی نعمان

### چکیده

قاضی نعمان، از فقیهان معروف اسماعیلی، در آثار خود به مسئله تأویل به گونه‌ای خاص و متفاوت از دیگر اسماعیلیان پرداخته است. به‌رغم دیدگاه اسماعیلیان که به باطن و تأویل نگاه حداکثری دارند و در مواردی نیز دچار خطا می‌شوند، قاضی نعمان اعتقاد به تأویل را در کنار نص تبیین می‌کند و با ترسیم خط اعتدال می‌کوشد از خطاهای دیگر اسماعیلیان در امان ماند. وی ظاهر قرآن را صامت و معجزه پیامبر ﷺ و تأویل و باطن را معجزه ائمه علیهم‌السلام می‌داند. او تأویل و باطن را علمی می‌داند که با بهره‌گیری از آیات قرآن و در چارچوب ضوابط اثبات‌پذیر است. از آرای قاضی نعمان به‌رغم ارتکاب تأویل‌های مردود، می‌توان قواعد و شرایط تأویل را بدین شرح استخراج کرد: «توجه به ظاهر در کنار باطن؛ ارتباط مفهومی تأویل و عقل، تأثیر اخلاص در صحت تأویل، منتهی شدن تأویل به علم امام و دخالت ایمان در صحت تأویل». به‌رغم امتیازهای فکری قاضی نعمان در مسئله تأویل، اشکال‌ها و ابهام‌های جدی در دیدگاه او وجود دارد که در این نوشتار به بررسی و نقد آنها پرداخته‌ایم.

## کلیدواژه‌ها

تأویل، اسماعیلیه، قاضی نعمان، قواعد تأویل، باطنی‌گرایی.

## مقدمه

ابوحنیفه محمد بن نعمان، معروف به قاضی نعمان (م ۳۶۳) یکی از فقیهان و شخصیت‌های برجسته اسماعیلی است که دارای آثار متعدد و هم‌عصر ابن‌بابویه و کلینی است (دفتری، ۱۳۷۵: ۲۸۶). اهتمام وی به نویسندگی و نگاشته‌های فراوان، از او شخصیتی پُرکار در دوره فاطمیان ترسیم کرده است؛ به گونه‌ای که در میان فقیهان اسماعیلی در رتبه اول قرار دارد (همان: ۲۸۷).

از وی بیش از چهل رساله به ثبت رسیده است که در فقه و موضوع‌هایی تاریخی، تأویل و حقایق می‌باشند (همان: ۲۸۷). شاید بتوان ادعا کرد که نظام فقه اسماعیلی در دوره فاطمیان را قاضی نعمان پایه‌گذاری کرده است (همان: ۲۸۵).

یکی از آثار مهم قاضی نعمان در زمینه تأویل و باطن، اساس التأویل است. او در این کتاب، به مباحث قابل تأویل پرداخته است. اثر دیگر او درباره ظاهر و احکام، دعائم الاسلام است. در این کتاب که مهم‌ترین کتاب فقهی اسماعیلی شمرده می‌شود، به تأویل‌های احکام نیز پرداخته شده است.

مباحث فقهی اسماعیلیان در مقایسه با شیعیان اثنی‌عشری از محدوده کمتری برخوردار است و می‌توان ادعا کرد که ساختار فقهی آنان بیشتر در آثار قاضی نعمان است و دیگر عالمان و فقیهان اسماعیلی کمتر به مباحث فقهی روی آورده‌اند. از این‌رو، به‌رغم اشتراک در خطوط کلی فقهی با امامیه اثنی‌عشری، در برخی موارد با هم اختلاف نظر دارند و در این میان، با دیگر فرقه‌های اهل سنت نیز در مواردی در تضاد هستند. برای مثال، اسماعیلیه آن دسته از روایت‌های رسول اکرم ﷺ را می‌پذیرد که از طریق امامان اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده باشد (همان: ۲۸۷-۲۸۸).

قاضی نعمان نیز با اتخاذ همین مبنا، در دعائم الاسلام تنها احادیثی را نقل می‌کند که از پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام تا امام کاظم علیه‌السلام باشند. این در حالی است که به



۱۳۴

نظر  
صدر

سال بیستم، شماره ۷۹، پاییز ۱۳۹۴

احادیث دیگر اهل بیت علیهم السلام (امام صادق علیه السلام به بعد) بی توجه بوده است و این خود نقطه افتراق قاضی نعمان با دیگر محدثان هم عصر خود، یعنی کلینی و ابن بابویه است (همان: ۲۸۹).

از آنجا که اسماعیلیان امام خود را حی و حاضر می دانند، در استنباط احکام فقهی، نیازمند اجتهاد فقیهان و تقلید از دیگران نشدند و مباحث فقهی شان را به طور مستقیم از امام گرفتند. از این رو، قاضی نعمان به پیروی از دیگر اسماعیلیان در مباحث اصول فقه، تنها سه منبع را در فقه می پذیرد: قرآن، سنت نبوی و تعالیم و قول ائمه علیهم السلام (همان: ۲۹۰). قاضی نعمان در موضوع علم فقه نزدیک به یازده کتاب نگاشته است. او همچنین در زمینه حقایق نه کتاب، در زمینه عقاید چهارده کتاب، در زمینه تاریخ پنج کتاب و در ردّ مخالفان نیز پنج کتاب داشته است که برخی موجود و برخی در دسترس نیستند (القرشی، بی تا، ج ۶: ۴۱-۴۸).

مصطفی غالب، از محققان اسماعیلی، در باره اهمیت آثار قاضی نعمان و جایگاه ایشان در میان اسماعیلیه می نویسد: «تألیفات قاضی نعمان از استوانه های قوی شمرده می شود که مذهب اسماعیلی بر آن پی ریزی شده و پیوسته کتاب های ایشان تا زمان کنونی ما از قوی ترین کتاب های اسماعیلی به شمار می آید» (غالب، بی تا، ج ۱: ۵۹۰). قاضی نعمان در نگارش کتاب هایش مانند دیگر اسماعیلیان از روش تأویل استفاده کرده و در ارائه تأویل ها از ظاهر نیز بهره مند شده است.

## ۱. مفهوم شناسی تأویل

تأویل واژه ای است که در اصطلاح علوم قرآنی، تفسیر، حدیث و حتی اصول فقه، فلسفه، کلام و عرفان کاربرد دارد. البته غلبه کاربرد این واژه، با اصطلاح های علوم قرآنی است، ولی در این نوشتار به معنای قرآنی و عرفانی آن بسنده می شود. ابن منظور در لسان العرب، مراد از تأویل را نقل ظاهری لفظ از معنای اصلی به معنایی دیگر که با دلیل و قرینه همراه باشد می داند، به گونه ای که اگر قرینه نباشد، به همان معنای ظاهر بسنده می گردد (ابن منظور، ۱۳۶۳، ج ۱۱: ۳۲-۳۳). از آنجا که تمامی لغت شناسان تأویل را به





ریشه «أول» بازگشت داده‌اند که به معنای رجوع است، شاید بتوان معانی دیگر مانند تفسیر کردن و یا نقل از معنای ظاهری لفظ به معنای دیگر را به همان معنا، یعنی رجوع بازگردانند.

به باور علامه طباطبایی تأویل در قرآن از جمله مفاهیمی نیست که آیات و الفاظ بر آن دلالت کند، بلکه از قبیل امور عینی و خارجی است و مصداق خارجی خبر، تأویل شمرده می‌گردد، به گونه‌ای که الفاظ بر آن معانی احاطه دارند و باری تعالی آن الفاظ را برای تقریب به ذهن بشر ارائه کرده است؛ مثلاً تأویل «أقیموا الصلوة» که جمله‌ای انشایی است، حالت نورانی خارجی است که در نفس نمازگزار ایجاد می‌شود و او را از فحشا و منکر باز می‌دارد و اگر سخن اخبار از گذشته باشد، به همان حوادث عینی بازگشت دارد و اگر اخبار از آینده باشد، مانند غلبه روم و یا اخبار از قیامت که عقل عادی قدرت فهم آن را ندارد، در این موارد، تأویل آن به نفس حقایق خارجی بازگشت دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳: ۴۴-۴۶).

از این رو، برداشت علامه طباطبایی از تأویل با دیدگاه قاضی نعمان در این زمینه متفاوت است. علامه با استفاده از ظاهر الفاظ در پی عینیت بخشی حوادث و اخبار است، در حالی که قاضی نعمان از ظاهر الفاظ برای تأویل بهره‌مند گشته و در این باره امور عینی را مطرح نکرده است؛ به دیگر سخن، علامه از ظاهر الفاظ عبور می‌کند و تأویل را به امور خارجی و عینی می‌کشاند. الفاظ از نظر ایشان ابزار رسیدن به امور عینی می‌باشند، در حالی که قاضی نعمان تأویل را از زمره امور باطنی گرفته و استفاده از ظاهر را به نحو استطرادی و در کنار امور عینی استفاده می‌کند. تفاوت دیدگاه ایشان در رویکرد به مسئله باطن است که در ادامه به این موضوع پرداخته می‌شود. دیگر اسماعیلیان نیز تأویل‌های خود را از استحسانات ذهنی خود در مواردی و یا کلمات ائمه و بزرگان خود که «اساس» نامیده شده‌اند بهره می‌برند.

اصطلاح تأویل در مواردی نیز در مباحث عرفانی به کار رفته است که تأویل در سخنان و اقوال عرفا و رموز و تلویحات و کنایات آنها از موارد کاربرد آن است (ابن عربی، بی تا، ج ۱: ۱۸۸-۱۹۸). همچنین تأویل عرفانی احکام فقهی یکی از وجوهی است که

در کتاب‌های بزرگان بدان توجه شده است و به‌عنوان یکی از موارد کاربرد اصطلاحی تأویل به شمار می‌آید. در این گونه تأویل‌ها، ضمن حفظ ظاهر، از احکام فقهی، استنباط باطنی صورت می‌پذیرد. در آثار علمی اسماعیلیه به‌صورت عام و قاضی نعمان به صورت خاص تأویل‌ها در احکام فقهی را می‌توان یافت (برای توضیح بیشتر نک: قاضی نعمان، ۱۹۶۹: ج ۲).

در مقابل تأویل حق از نگاه عرفانی، تأویل باطل وجود دارد که بدون استناد و ارتباط مفهومی مفاد تأویل با اصل و ریشه کلام و با گرایش به القائات ذهنی همراه با پیروی از هوای نفس در پی‌شانه خالی کردن از تکالیف و توجیه‌های نادرست و با قصد تحمیل کردن دیدگاه خود به قرآن و سخنان ائمه علیهم‌السلام انجام می‌پذیرد. در برخی آثار صوفیان که اهل تأویل نیز هستند، دفاع از شیطان و توجیه نافرمانی وی نیز وجود دارد، به‌گونه‌ای که تکبر شیطان در برابر خداوند را عزت می‌شمارند: «إِنَّ نَورَ ابْلِيسَ مِنْ نارِ العِزَّةِ» و معتقدند اگر شیطان نور خود را برای بندگان عرضه نماید، پرستش می‌شود (عین القضاة همدانی، ۱۳۴۱: ۲۱۱).<sup>۱</sup>

آنچه مورد نظر این نوشتار است، تأویل ظاهر الفاظ است، نه حقایق خارجی که علامه بدان معتقدند و در این میان، تأویل احکام نیز که اسماعیلیان و قاضی نعمان بدان معتقدند با رویکرد عرفانی در نظر گرفته می‌شود و از میان تأویل‌های ارائه‌شده، برخی قواعد تأویل از نگاه قاضی نعمان استخراج می‌گردد.

## ۲. باطنی‌گری و تأویل از نگاه اسماعیلیه و قاضی نعمان

اسماعیلیه که به اهل تأویل، باطنیه و تعلیمیّه شهرت دارند و از عنوان باطنی‌گرایی استقبال می‌کنند، اساس عقاید و احکام عملی خود را بر باطن و تأویل بنا نهاده‌اند. بزرگان اسماعیلیه همچون ناصر خسرو معتقدند که انسان پیوسته همراه با تأویل است؛ همان‌گونه که حیات جسد بدون روح ممکن نیست، شریعت بدون تأویل

۱. برای توضیح بیشتر درباره اباحی‌گری برخی اهل تأویل نک: سراج، ۱۹۱۴، ج ۱: ۱۵.



نظر



و باطن هم مفید نخواهد بود (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۶۶).

اسماعیلیه بر این عقیده‌اند که بُعد ظاهری و بُعد باطنی قرآن با یکدیگر متفاوت هستند و برای بُعد ظاهری قرآن، هرگونه تفسیری را می‌پذیرند، ولی تأویل را از طریق امام و جانشینان ایشان به دست می‌آورند. از نظر ایشان، امام مأمور بیان تأویل‌ها بر مردم است و برای رسیدن به باطن و تأویل، نیازمند امام است تا آموزه‌های خود را به پیروانشان عرضه کند (غالب، بی‌تا، ج ۱: ۹۳).<sup>۱</sup>

اسماعیلیان نخستین در باطن و حقایق مکتوم اصرار ورزیده‌اند و در این راه دچار خطا نیز شده‌اند، در حالی که اسماعیلیان فاطمی ظاهر و باطن را مکمل یکدیگر دانسته و ادعای ایجاد تعادل بین آن دو را دارند. از این رو، رسیدن به حقیقت را بدون شریعت غیر ممکن می‌شمارند و ظواهر را که تعبیر دیگری از شریعت است، با حقیقت و باطن مرتبط می‌دانند (ناصر خسرو، ۱۹۷۷، ج ۱: ۷۷-۸۳ و ۳۱۸-۳۱۹؛ مؤید فی الدین، ۱۹۷۴، ج ۱: ۱۱۴، ۱۲۴ و ۱۶۲). اسماعیلیان فاطمی که پدیدآورنده قالب فکری اسماعیلیه در دوره‌های بعدی هستند، بین ظاهر و باطن و آیات قرآن و احکام شرعی تفاوت قائل‌اند و معانی لفظی را بازتاب معنای باطنی و حقیقی می‌دانند و بر این نکته اذعان دارند که ظاهر دین با پیامبری است که شارع آن است و در زمان‌های مختلف تغییر می‌یابد، ولی حقیقت دین تغییرناپذیر است و دسترسی به این حقایق در مذاهب مختلف یکسان است، به گونه‌ای که تنها خواص توان فهم و رسیدن به آن را دارند و دیگران فقط به ظواهر دسترسی دارند (دفتری، ۱۳۷۷، ج ۸: ۶۸۷-۶۸۸).

برخی از اسماعیلیان در مواجهه با مسئله تأویل و باطنی‌گری راه افراط را در پیش گرفته و رموز و اصطلاحات را بر اساس برداشت‌های شخصی خود تأویل می‌کنند؛ برای نمونه، می‌توان تأویل ناصر خسرو از زکات فطر که دارای هفت دانگ است، اشاره کرد. وی می‌گوید این مسئله خود دلیل بر وجود هفت امام پس از رسول خواهد بود. وی امام هفتم و آخر را از دیگران جدا کرد و شش امام را به‌عنوان شش دانگ، جدای

۱. به همین دلیل، به این فرقه تعلیمیه هم می‌گویند.

از امام هفتم که عنوان قائمیت را به آن می‌دهد، قلمداد می‌کند (ناصرخسرو، ۱۹۷۷: ۲۱۲). در برخی موارد زیاده‌روی و افراط اسماعیلیان موجب شده است تا دیگر فرقه‌های اسلامی آنها را به کفر متهم کنند (معرفت، ۱۴۱۸، ج ۲: ۲۵۲).

قاضی نعمان شریعت و قرآن و واژه‌گان آن را صامت و امام را اساس و قرآن ناطق می‌خواند تا ظاهر قرآن تأویل گردد. از این‌رو، از نظر او ظاهر شریعت را پیامبر آورده است و تأویل آن از سوی امام صورت می‌پذیرد (قاضی نعمان، بی‌تا: ۴۰-۴۱). او با استناد به آیات قرآن در صدد اثبات تأویل برمی‌آید. اسماعیلیه در این زمینه به این آیات استناد کرده‌اند: «وَذَرُوا ظَاهِرَ الْأَيْمِ وَبَاطِنَهُ» و گناه آشکار و پنهان را رها کنید (انعام: ۱۲۰)؛ «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ»: اوست کسی که این کتاب [قرآن] را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن، آیات محکم [صریح و روشن] است، آنها اساس کتاب‌اند و [پاره‌ای] دیگر [متشابهات‌اند] که تأویل‌پذیرند (آل عمران: ۷)؛ «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»: آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند (آل عمران: ۷) و «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ»: آیا [آنان] جز در انتظار تأویل آن‌اند؟ روزی که تأویلش فرا رسد، کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده‌اند می‌گویند: «حقاً فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند (اعراف: ۵۳).

وی در اثبات تأویل بر این عقیده است که اولاً، تأویل و باطن خود یک علم است که با استفاده از آیات قرآن، قابل اثبات است و ثانیاً، هر محسوسی دارای ظاهر و باطن است. ظاهر به واسطه حواس حاصل می‌گردد و باطن عبارت است از آنچه که علم بر آن احاطه می‌یابد و متعلق علم قرار می‌گیرد. از این‌رو، از نظر وی، ظاهر و باطن قرینه یکدیگرند و رابطه زوجیت بین آنها برقرار است، به گونه‌ای که هر دو در کنار یکدیگر تعریف و ارزیابی می‌شوند. ایشان دلیل مدعای خویش را این آیه شریفه می‌داند که می‌فرماید: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»: و از هر چیزی دو گونه [نر و ماده] آفریدیم، امید که شما عبرت بگیرید (ذاریات: ۴۹) (قاضی نعمان، بی‌تا: ۲۸-۲۹).





از نظر او همان گونه که انسان موجودی دارای دو جزء روح و جسم است، تمامی اشیای عالم نیز دارای دو جزء هستند. حتی خود روح و جسم هم دارای دو جزء هستند: جسم خود مرکب از برودت و یبوست است و روح نیز مرکب از حرارت و رطوبت است، یعنی وقتی روح از بدن جدا گردد، جسم، سرد و خشک خواهد شد (همو، بی تا: ۲۹-۲۸).

قاضی نعمان که مسئله باطن را امری مسلم می داند، افزون بر آیات پیشین، به روایتی از پیامبر اکرم ﷺ نیز استناد می کند که: «ما نزلت علی من القرآن آیه الا اولها ظهر و بطن»: آیه ای از قرآن بر من نازل نگردید، مگر اینکه اول آن دارای ظاهر و باطن است (همو، بی تا: ۳۰).

وی مسئله تأویل و باطن را بر مسئله خلقت شیطان در ذیل آیه «قَالَ مَا مَنَّكَ اَلَّا تَسْجُدَ اِذْ اَمَرْتُكَ قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»: گفت چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده کنی؟ گفت: من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گِل (اعراف: ۱۲) تطبیق می کند و در این میان، خلقت و نشئه اولیه شیطان را روحانی و به همراه علم تأیید شده از سوی خداوند می داند (قاضی نعمان، بی تا: ۵۸).

او در مسئله خلقت آدم ﷺ و حوا ﷺ نیز در ذیل آیه «وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» همین بحث تأویل را تکرار می کند و معتقد است خداوند حوا را از آدم آفرید؛ البته نه از نوع خلقت جسمانی، بلکه به معنای باطنی آن، یعنی خلقتی که به همراه آن تأیید حوا با آدم است و او را تعلیم و آموزش داد تا در آموزه های دینی آدم بصیر گردد (همان: ۵۸-۵۹).

از آنجا که اسماعیلیان در ارائه تأویل از قاعده خاصی پیروی نمی کنند و این مسئله زمینه ساز ورود آنان به تأویل های غیر معمول و مردود است، تدوین قوانین و قواعد تأویل ضرورت می یابد تا با بهره گیری از قواعد مربوط، تأویل هایی که بر اساس ضوابط و قاعده باشند، ارائه گردند و از انحراف و تأویل های مردود جلوگیری به عمل آید. از این رو، نگارنده می کوشد تا با استفاده از آرای قاضی نعمان به استخراج برخی قواعد و



ضوابط تأویل دست یازد و نیز اعتدال‌گرایی او را که نتیجه و برآیند قوانین خواهد بود، اثبات کند.

### ۳. قواعد تأویل از دیدگاه قاضی نعمان

در مذاهب و فرقه‌های اسلامی برای تأویل قاعده یا چهارچوبی خاص تدوین نشده است و مباحث تأویل شده به صورت پراکنده از لابلائی اندیشه‌های بزرگان ایشان برداشت شده است. همان‌گونه که خداوند، آفرینش بندگانش را دلیل بر وجود خود قرار داد، حروف و کلمات نیز دلیل بر کلام الهی خواهد بود که مراد باری تعالی را تبیین می‌کند و این موضوع نباید با مسائل انحرافی مخلوط شود تا زمینه انحراف از مقصود پدید آید و عنوان تأویل بهانه‌ای برای انحراف از مفاهیم اصیل گردد.

در این میان، با نبود ملاک و میزان در ارائه تأویل و رموز ارائه شده از کلمات باری تعالی، اگر تأویل به قاعده تأویل تبدیل شود و به درستی استخراج و تبیین گردد، از مسائل سخیف که با نام باطنی‌گری مطرح می‌گردد، جلوگیری می‌شود و در این رابطه، اشخاصی بدون دلیل به کفر متهم نمی‌شوند. اهمیت شفاف‌سازی و ارائه ملاک و میزان در ارائه تأویل‌ها ما را بر آن داشت تا قواعد تأویل را از آرای قاضی نعمان که از بزرگان سده چهارم هجری و مورد اعتماد اسماعیلیه است، استخراج کرده و به سامان‌دهی آن بپردازیم.

#### الف) توجه به ظاهر در کنار باطن

رابطه ظاهر و باطن و نسبت این دو با هم، از مباحث مهم تأویل به شمار می‌آید. در بحث تأویل باید به خوبی روشن گردد که نگاه تأویل‌گرایان به مسئله ظاهر در چه نصابی قرار دارد؟ آیا به طور کلی اعتقادی به ظاهر ندارند و بر تأویل صرف پای می‌فشارند؟ یا اینکه ظاهر و نص را با نگاه درجه دوم می‌نگرند و اصل را به باطن می‌دهند؟ نیز آیا گروه سومی وجود دارد که به ظاهر و نص در کنار تأویل معتقد باشد؟

در این میان، توجه به این نکته ضروری است که تفکیک نشدن ظاهر و باطن و نص



۱۴۱

نص



و تأویل از سوی برخی مفسران و باطنی‌گرایان، خود به اشتباه‌های بسیار در عرصه دین‌شناسی انجامیده است که در اینجا مجال پرداختن بدان نیست، ولی جداسازی فهم فقیهان از ظاهر آیات و فهم عارفان از باطن آن امری ضروری است تا خلط مفاهیم صورت نگیرد. به دیگر سخن، فهم فقیهان در استفاده از ظاهر با فهم عارفان را نباید یکسان دانست، زیرا فقیهان در پی استنباط احکام ظاهری اسلام‌اند، در حالی که عارفان در پی شناخت و معرفت در جهت سلوک می‌باشند. البته توجه به این مطلب ضروری است که عرفان حقیقی بر پایه فهم از ظاهر و عبور از آن و رسیدن به تأویل پی‌ریزی شده است؛ یعنی مسیری که دیگران هم بتوانند، آن را پیمایند نه مسیر پر رمز و رازی که کسی از آن سر در نیاورد.

این مهم به خوبی در آثار قاضی نعمان مراعات شده است. قاضی نعمان در مواجهه با این موضوع، به‌رغم گرایش به تأویل و باطنی‌گری در کتاب دعائم الاسلام و در استنباط‌های فقهی، به مسئله ظاهر نیز توجه ویژه‌ای دارد. او بر این نکته تصریح می‌کند که اگر تأویل با مسلمات اعتقادی در تعارض باشد، پذیرفتنی نیست و چنین تأویل‌هایی را غامض و فاسد می‌شمارد و علت آن را مخالفت با ظاهر می‌داند (قاضی نعمان، ۱۹۶۹، ج ۱: ۷۱-۷۰).

قاضی نعمان که در میان اسماعیلیان جایگاه ویژه‌ای در فقه دارد، بر این عقیده است که ظاهر و باطن شریعت را باید با هم جمع کرد و تصدیق و عمل به یکی از آن دو مجزی نخواهد بود (همان: ۵۳). وی با این دیدگاه، در صدد ارتباط و تفاهم میان ظاهر و باطن است تا یکی فدای دیگری نگردد. به اعتقاد او، ظاهر قرآن معجزه پیامبر ﷺ است و باطن آن (تأویل) معجزه ائمه علیهم‌السلام می‌باشد (قاضی نعمان، بی‌تا: ۳۱).

او در جمع بین ظاهر و باطن، به دو صنف از ابزار ادراک اشاره دارد: یکی ابزار حس و ظاهر و دیگری ابزار فهم و باطن. وقتی ظاهر محسوس به واسطه حس درک گردید، باطن آن هم به واسطه علم درک می‌گردد. از این رو، علم، ابزار و وسیله ادراک باطن است و حواس پنجگانه می‌تواند بر مصادیق و افراد باطن احاطه یابد. او عنوان این حالت را «فهم» یا همان معرفت می‌گذارد (همان: ۲۸-۳۲).

بنابراین از نظر قاضی نعمان، هم باطن و هم ظاهر را عقل درک می‌کند. وقتی حس، ظاهر کلام را که عبارت از امر، نهی، خبر و تمامی اقوال است درک می‌کند، عقل هم تمامی این معانی ظاهری را از معانی دیگر که از حس مخفی هستند، درک می‌کند. از این رو، مردم در فهم معانی باطنی متفاوت هستند، زیرا درجات عقل، فهم و علم اشخاص متفاوت است و برای درک و فهم باطن باید از ظاهر عبور کرد و از تعلیم و آموزش نیز بهره‌مند شد (همان: ۳۲).

وی ظاهر را همزاد باطن می‌داند و معتقد است همان گونه که یک روح را نمی‌توان به دو جسم منتسب کرد، ظاهر و باطن هم یکی هستند، به گونه‌ای که اگر در عالم واقع ظاهری وجود نداشت، اسم آن را باطن می‌گذاشتند. وی به مؤمنین تصریح و نصیحت می‌کند که این مطلب را به خوبی بفهمند و قلوب خود را متوجه کنند، زیرا اهل علمی که به هلاکت رسیدند، موضوع یکی بودن و درهم تنیدگی ظاهر و باطن را به خوبی نفهمیدند و از همین رو بود که آدم ابوالبشر به خطا افتاد. از این رو، به آنچه خداوند نازل فرموده است، نخست به ظاهر آن و سپس به باطنش ایمان بیاورید و به آن عمل کنید (همان: ۶۰).

قاضی نعمان که به ظاهر و باطن به طور همزمان معتقد است از تأویل‌های باطنی‌گری برای اثبات ظاهر بهره می‌برد. وی در ذیل آیه شریفه «قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا»؛ [نوح] گفت: پروردگارا، من قوم خود را شب و روز دعوت کردم و دعوت من جز بر گریزشان نیفزود (نوح: ۵-۶)، «لیل» را به ظاهر و «نهار» را به باطن تأویل می‌کند و بر این عقیده است که دعوت ظاهری با دعوت باطنی متفاوت است، گرچه در دعوت هر دو نوع لحاظ شده است (قاضی نعمان، بی تا: ۸۱).

بنابراین، با توجه به تأکیدهای او و استدلال‌ها و ادله قرآنی که ارائه کرده است، می‌توان یکی از قواعد تأویل از نظر وی را ارزیابی ظاهر در کنار باطن و توجه به نص در کنار تأویل دانست و نباید با عنوان باطن، ظاهر را نادیده گرفت، آن گونه که دیگر اسماعیلیه بدان مرتکب شده‌اند.



## ب) ارتباط مفهومی تأویل و عقل

عقل و رابطه آن با وحی و نص از موضوع‌های بسیار مهمی است که همواره ذهن اندیشمندان را به خود جلب کرده و در پی آن بحث پُردامنه عقل و دین مطرح شده و نظریه‌های مختلفی در این باره ارائه گردیده است. اندیشمندان درباره میزان مقبولیت عقل در قبال نص اختلاف نظر دارند. برخی برای عقل استقلال قائل‌اند و در مقابل، گروهی عقل را مستقل نمی‌دانند و وحی را حاکم بر آن می‌دانند. از این رو، می‌توان برخی از آنان را عقل‌گرا و دیگران را نص‌گرا دانست.

معتزله در میان اهل سنت به عقل‌گرایان که به استقلال عقل معتقدند، مشهورند و اشاعره و اهل حدیث نیز به نقل‌گرایان اهل سنت معروف‌اند. در میان شیعیان نیز برخی اخباری هستند که وزن عقل را در قبال نقل ناچیز می‌دانند و گروهی نیز عقل‌گرا هستند. نکته مهم در اینجا این است که درک تمامی علوم با عقل بشری امکان‌پذیر نیست و باید در کنار عقل از نقل نیز بهره برد و مسئله عقل نیز نسبی است و شدت و ضعف دارد و میزان بهره‌مندی از آن، عنایت باری تعالی را می‌طلبد که در اشخاص مختلف، متفاوت خواهد بود. به دیگر سخن، عقل در ادراک علوم مستقل نیست، بلکه از عنایت ویژه الهی برخوردار است و هرگاه به عقل مطالب و مباحثی عرضه می‌گردد، مانند شخصی است که آیه یا مسئله‌ای را فراموش کرده است و به‌هنگام مواجهه، آن را به یاد می‌آورد و می‌شناسد.

بنابراین، آنچه در شرع وارد شده، نمی‌تواند با عقل در تضاد باشد و عقل به‌خوبی شرع را می‌شناسد و با آن همراهی می‌کند. البته گاهی آیات متشابه در قرآن و احادیث مشکل مطرح می‌گردد که برخی از آنان در ظاهر با شرع در تناقض‌اند و در این موارد از علوم عقلی استفاده می‌شود. تأویل که در کنار نص و ظاهر مطرح می‌شود، در مقایسه با عقل، از جایگاه نسبی برخوردار است. از این رو، تأویل‌هایی که به طور قطع از معصومان علیهم‌السلام رسیده است، در پذیرش آن تردیدی نیست، ولی تأویل‌هایی که با اصول مسلم عقلی در تعارض باشند، قابل اعتماد نیستند. به بیان دیگر، اصل اولیه در مسئله



تأویل آن است که با قواعد عقلی و معرفتی بشر که ائمه علیهم السلام عقول را به آن رهنمون شده‌اند، در تعارض نباشد.

قاضی نعمان که در پی ارائه و تثبیت فرمول اعتدال‌گرایی است، همواره تأویل متعادل را از طرق مختلف طرح کرده است، به گونه‌ای که اگر پای عقل در میان کشیده شود، مباحث مفهومی و معرفتی تأویل به هم نخواهد خورد و عقل را فدای نص نمی‌کند. وی در حدود المعرفه به حدود تأویل پرداخته و یادآور شده است که رموز و اشارات باطنی را برای عاقلان آورده است و راه ایشان همان راه باطنی‌گرایی که راه زهد را پیموده‌اند، می‌باشد (قاضی نعمان، بی‌تا: ۲۶). از این رو، او میان تأویل و روش عقلا نوعی سنخیت ترسیم کرده است که بیانگر ارتباط مفهومی عقل و تأویل در تفکر اوست.

وی تأویل‌هایی را که در کتاب اساس التأویل - که بیانگر فلسفه باطنی اسماعیلیان می‌باشد - آورده است، با قواعد عقلی در تعارض نمی‌داند و تأویل را در کنار عقل تبیین می‌کند. عارف تامر از محققان اسماعیلی این موضوع را به خوبی در مقدمه اساس التأویل یادآور می‌شود (تامر، ۱۹۶۰: ۱۱-۱۵). وی نظام فکری اسماعیلی را بر اساس و پایه فلسفی می‌داند و معتقد است هر آنچه که به عقل مستند نباشد و یا در دایره آن ننگجد معدوم خواهد بود و یا دوام نخواهد داشت (همان: ۱۷). از این رو، می‌توان یکی از قواعد تأویل در مشرب تأویل‌گرایانه قاضی نعمان را عدم تعارض تأویل و عقل دانست؛ بدین معنا که باید به جایگاه واقعی عقل پی برد و به‌هنگام تعارض عقل و تأویل، باید جانب عقل را گرفت، البته به شرطی که حکم عقل با اولیات شرع در تعارض نباشد.

### ج) تأثیر اخلاص در صحت تأویل

اخلاص یکی از مفاهیم اخلاقی است که در حیات دنیوی و اخروی افراد انسانی نقش تعیین‌کننده‌ای دارد و آثار فراوانی بر آن بار می‌شود. یکی از آثار اخلاص را می‌توان در مسئله تفسیر و تأویل پی گرفت، به گونه‌ای که این مهم، خود به یکی از شرایط تأثیرگذار در تأویل تبدیل شده است. اگر تأویل قرآن با اخلاص همراه باشد، باز خورد آن، تفقه



نظر



در دین و به دست آوردن حکمت الهی خواهد بود. خدای سبحان با اشاره به این موضوع در قرآن می‌فرماید: «به هر کس حکمت داده شود، به یقین خیری فراوان به او داده شده است» (بقره: ۲۶۹). در این زمینه از پیامبر گرامی اسلام ﷺ درباره ارتباط تأویل و تفقه در دین، روایتی در شأن عبدالله بن عباس نقل شده است که پیامبر ﷺ در حق وی دعا می‌کند و می‌فرماید: «خدایا علم تأویل به وی بیاموز و او را در دین فقیه گردان» (الشاکری، ج ۸: ۱۵). به نظر می‌رسد رابطه تأویل و فقاہت در دین که حکمت را به همراه دارد، نتیجه اخلاص در عمل است. از این رو، با توجه به آیات و روایت‌ها و مشرب عرفانی بزرگان این علم، رعایت اخلاص در عمل از مهم‌ترین مقدمات در امر تأویل و تفسیر قلمداد می‌گردد.

قاضی نعمان در کتاب اساس التأویل از یک سو، ظاهر و تأویل را در خدمت حقیقت اسلام می‌داند و از سوی دیگر، اسلام را همان توحید و شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر اسلام ﷺ می‌شناسد. به باور او، اسلام مقدمه ایمان و حد وسط تأویل و ایمان است. او ایمان را عبارت از سه امر قول به زبان، تصدیق قلبی و عمل می‌داند و در تمامی این امور اخلاص را روح حاکم بر تمامی آنها دانسته است که موجبات معرفت بشری را فراهم می‌سازد (قاضی نعمان، بی‌تا: ۳۶-۴۲). او اخلاص در عمل را جوهره کلمه «توحید» - که تجلی آن در اسلام است - می‌داند، به گونه‌ای که پیامبر اسلام ﷺ برای آن برانگیخته گردید. وی معتقد است کلمه «توحید» ظواهر و اصول مختلفی دارد که هر کدام از اصول با دیگری متفاوت است، ولی روح حاکم بر تمامی آنها یکی است. از ابتدای ظهور اسلام که همراه با دعوت به توحید صورت گرفت و نیز با گذشت زمان که مسلمانان در جهت ابقای اسلام، الزام به جهاد شدند، تمامی این دوران یکسان است و در روح اخلاص که زمینه‌ساز معرفت انسان‌هاست، خلاصه می‌شود (همان: ۳۳-۳۵). او حتی برای تأیید ادعای خود، روایتی از پیامبر اسلام ﷺ را نیز نقل می‌کند (همان: ۳۴).

این قاعده که کمتر مورد توجه تأویل‌گران است، ولی قاضی نعمان به آن عنایت دارد، از امور درونی و شخصی افراد است؛ بدین معنا که آنان با محک زدن تأویل‌های خود می‌توانند به سلامت تأویل خود پی ببرند، ولی با این قاعده نمی‌توان دیگر اشخاص

را ارزیابی کرد. از این رو، از نظر او، اخلاص در عمل در صحت تأویل تأثیرگذار است، به گونه‌ای که می‌توان از نظر قواعد علم تأویل، مسئله اخلاص در عمل را یکی از اصول و شرایط تأویل دانست. البته تطبیق اخلاص بر مصادیق مفهوم کلی اخلاص امری درونی و شخصی است و ورود به آن می‌تواند برای ارزیابی اعمال خود فرد مفید باشد؛ یعنی افراد می‌توانند با محک‌زدن تأویل‌ها با میزان اخلاص درونی‌شان به سلامت تأویل خود پی ببرند و روشن است که با این قاعده نمی‌توان درباره دیگر اشخاص داوری کرد.

#### د) منتهی شدن تأویل به علم امام

اسماعیلیه برای مسئله امامت جایگاه مهمی قائل‌اند و از نظر آنان، امامت به دو نوع امامت مستقر و مستودع تقسیم می‌گردد<sup>۱</sup> (قاضی نعمان، بی‌تا: ۱۷۶). آنان بر این عقیده هستند که امامت جزئی از سلسله نبوت است که از آغاز خلقت انسان همراه با ارسال رُسل مطرح است و این مهم تا برپایی قیامت ادامه خواهد داشت.

اسماعیلیه در شمارش امامان دو روش را بر می‌گزینند: برخی حضرت علی علیه السلام را مهم‌ترین عنوان، یعنی «اساساً لأمامة» می‌نامند و پس از آن امام حسن علیه السلام را اولین امام و امام حسین علیه السلام را دومین امام می‌دانند تا امام صادق علیه السلام که امام پنجم است و اسماعیل بن جعفر را امام ششم خود می‌دانند. برخی دیگر امام اول را حضرت علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام را امام دوم و امام مستقر و امام حسن علیه السلام را امام مستودع می‌دانند و امام زین‌العابدین علیه السلام را امام سوم و امام باقر علیه السلام را امام چهارم و امام صادق علیه السلام را امام پنجم و اسماعیل بن جعفر را امام ششم می‌دانند (دفتری، ج ۸: ۶۸۳).

او در اساس التاویل و در تفسیر و تبیین آیات «وَكَذَلِكَ يَجْتَسِبُكَ رَبُّكَ وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»: و این چنین، پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خواب‌ها به تو

۱. امام مستقر به امامی گویند که بدون فاصله جانشین امام قبلی گردیده و فرزندان آنها، جانشینان او خواهد بود. امام مستودع نیز به امامی گویند که قبل از عهده‌داری امامت به طور رسمی امور رهبری را به عهده داشته و امامان بعدی از نسل او نیستند و می‌توان از برادر به برادر دیگر و یا پسرعمو منتقل گردد (قاضی نعمان، بی‌تا: ۱۷۶، پاورقی).



نظر



می آموزد (یوسف: ۶) و «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» و بدین گونه ما یوسف را در آن سرزمین مکنات بخشیدیم تا به او تأویل خواب‌ها را بیاموزیم (یوسف: ۲۱)، می گوید:

خداوند عزوجل ظاهر قران را معجزه رسول و باطن آن را معجزه ائمه قرار داد؛ (به گونه‌ای که) تأویل تنها نزد ایشان یافت می‌شود و بجز حضرت محمد ﷺ به ظاهر آن کسی دسترسی ندارد و به باطن آن هم غیر از ائمه علیهم السلام که از فرزندان آن حضرت هستند، کسی دسترسی ندارد (قاضی نعمان، بی تا: ۳۱).

وی معتقد است تأویل یک علم است و این علم در میان ائمه علیهم السلام به ودیعه نهاده شده است (همان: ۳۱-۳۲). نیز در جای دیگری در کتاب دعائم الاسلام، ائمه علیهم السلام را بالاتر از عالمان دانسته و بر این عقیده است که آنان عالمان امت هستند و دیگر عالمان در مرتبه پایین تر قرار دارند. از این رو، از نظر او بین عالمان و ائمه تفاوت وجود دارد (همو، ۱۹۶۹، ج ۱: ۲۴).

او در کتاب دعائم الاسلام روایتی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ درباره امام علی علیهم السلام و دیگر ائمه علیهم السلام نقل می‌کند: «یا علی أنت والوصیاء من ولدك اعراف الله بین الجنة والنار، لا یدخلها الا من عرفکم و عرفتموه ولا یدخل النار الا من انکرکم و انکرتموه»: یا علی، تو و جانشینان تو که از فرزندان هستند، اعراف خداوند بین بهشت و جهنم هستید، کسی داخل بهشت نمی‌شود، مگر آن که شما را بشناسد و شما او را بشناسید و داخل جهنم نمی‌شود، مگر آن که شما را رد کند و شما هم او را رد کنید. سپس در ذیل این روایت به تأویل روشن و صریحی درباره اهل بیت علیهم السلام تصریح دارد و اهل بیت علیهم السلام را اعراف می‌شمارد و زمینه رستگاری بشر را تنها در گرو پیروی از ایشان می‌داند و در این زمینه تأویلی را که عالمان عامه درباره اصحاب اعراف قائل‌اند و آنها را بین بهشت و جهنم می‌شمارند، مردود می‌داند (همان: ۲۵).

همچنین قاضی نعمان در اساس التأویل بر این مسئله تأکید دارد و مسئله ناطق و صامت را مطرح می‌کند. وی ناطق را صاحب شریعت و صامت را اساس شریعت و صاحب تأویل می‌شمارد. از نظر او، پیامبر ﷺ از ظاهر سخن می‌گوید و اساس که امام



است، از ظاهر سخن نمی گوید و در قبال آن صامت است بلکه به امر باطن می پردازد و حکمت الهی اقتضا دارد که زمین خالی از حجت نباشد و ذات باری تعالی اساس و امام را پس از ناطق و رسول فرستاد و به تعیین امام به دست رسول امر کرد و علم تأویل را به امام واگذار کرد، تا از این طریق سلسله امامان یکی پس از دیگری ظهور یابند و دین الهی تکمیل گردد (قاضی نعمان، بی تا: ۴۱-۴۰).

از این رو، با توجه به جایگاه علمی و معنوی امام از نظر قاضی نعمان یکی از شرایط و قواعد تأویل را می توان منتهی شدن این امر به امام دانست، به گونه ای که تأویل تنها توسط ایشان صورت می پذیرد، این در حالی است که دیگر اسماعیلیان تأویل را به غیر معصوم هم تعمیم می دهند (تامر، ۱۹۶۰: ۱۷) و یکی از نقطه های افتراق او با دیگر اسماعیلیان که به اعتدال وی بازگشت دارد، همین موضوع است.

### ه) دخالت ایمان در صحت تأویل

قاضی نعمان در اساس التأویل و دعائم الاسلام درباره ایمان و تفاوت آن با اسلام بایی گشوده و به تفصیل در این زمینه بحث می کند و روایت های مربوط به آن را تجزیه و تحلیل کرده و در مواردی تأویل می کند (قاضی نعمان، ۱۹۶۹، ج ۱: ۲۱-۲۰؛ همو، بی تا: ۴۹-۳۳).

وی معتقد است دو اصل در شریعت تمامی انبیای اولو العزم وجود دارد: اصل ظاهر که همان اسلام است و صلح و تسلیم را به همراه دارد و اصل باطن که همان ایمان است و معرفت نتیجه آن خواهد بود (همو، بی تا: ۴۲-۴۱ و ۴۸-۴۷).

از نظر او و دیگر اسماعیلیان، امامان اساس و هادی بشر هستند و در این راه، ایمان عنصر اصلی هدایت بشر پس از اسلام است و در صورت نبود ایمان، هدایت صورت نخواهد پذیرفت. از سوی دیگر، تأویل از نظر او تنها به امام و جانشینان ایشان مربوط است. بنابراین، برای انجام تأویل، ایمان که به صورت دائمی همراه با ائمه تصور می گردد، شرط اساسی خواهد بود (همان: ۳۱-۳۳ و ۴۰-۴۱ و ۳۴۰-۳۴۱).

وی در کتاب دعائم الاسلام در ضمن طرح کتاب الولایه، مسئله ایمان را زیر مجموعه آن قرار داده و در این باره روایت های مختلفی را مطرح کرده است. به رغم





دیدگاه عامه درباره جانشینی پیامبر ﷺ و طرح دیدگاه‌های مختلف، او جانشین پیامبر ﷺ را توقیفی می‌داند و در این باره روایت‌هایی را می‌آورد. قاضی نعمان ضمن طرح مسئله ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام، و طرح مسئله «ایمان» در کنار ائمه علیهم السلام که تأویل‌گران شریعت هستند، موضوع ایمان را در اساس التأویل یکی از شرایط تأویل شمرده است (قاضی نعمان، بی تا: ۳۳ - ۳۲).

### بررسی بیشتر و نقد

آثار و اندیشه‌های قاضی نعمان ویژگی‌هایی دارد که دیگر اندیشمندان اسماعیلی کمتر از آن برخوردارند، ولی به رغم نقاط قوت، او نقاط ضعفی هم دارد. نقطه قوت او ساده‌نویسی است، به گونه‌ای که مطالب مورد نظر خود را برای فهم اشخاص مختلف به سادگی ارائه کرده است. وی بر این عقیده است که اگر عوام را با زبان خواص مورد خطاب قرار دهیم، چیزی از یافته‌های علمی را درک نمی‌کنند، در حالی که غرض و مقصود از مورد خطاب قراردادن اشخاص، افهام و مفاهمه است، از این رو، ایشان با استناد به آیه شریفه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ»؛ و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم، تا [حقایق را] برای آنان بیان کند (ابراهیم: ۴)، به این مهم توجه کرده و بدان تصریح می‌نماید (همان: ۳۲). وی معتقد است الفاظ و اصطلاح‌های منطقی و فلسفی که در آرای متکلمان به کار برده می‌شوند، انسان را از اهداف اصلی مفاهمه دور می‌کنند (همان). از این رو، او ساده‌نویسی را در پیش می‌گیرد و از دشواری در بیان مقاصد خود پرهیز می‌کند.

امتیاز دیگری که می‌توان برای آثار قاضی نعمان برشمرد آن است که درحالی‌که اسماعیلیه نخستین، با عقل و برهان میانه خوبی نداشتند و تنها به باطن و تأویل صرف می‌پرداختند، قاضی نعمان به رغم اینکه از اسماعیلیه به شمار می‌آید، ضمن توجه به تأویل و نص، به عقل و برهان هم توجه داشته است. امتیاز دیگر او، دیدگاهی است که قاضی نعمان برای ائمه علیهم السلام قائل است و این دیدگاه برگرفته از تفکر امامیه اثنی عشری است. وی به رغم دیدگاه اسماعیلیان که در موضوع تأویل، دیگر بزرگان و اهل علم را

جزو صاحبان تأویل می‌شمارند و دیگران را در شمار ائمه علیهم‌السلام قرار می‌دهند و معتقدند که تأویل را می‌توان از دیگران هم انتظار داشت (تامر، ۱۹۶۰: ۱۷)، ولی قاضی نعمان این موضوع را منحصر در ائمه علیهم‌السلام می‌داند و آنان را عالمان حقیقی امت می‌داند که با نور الهی حرکت می‌کنند (قاضی نعمان، ۱۹۶۱، ج ۱: ۲۵). او برای غیر معصوم راهی به تأویل نمی‌گشاید، ولی نکته‌ای که به نظر می‌رسد از نقاط ضعف او باشد، این است که از عبارات و اشارات قاضی نعمان برمی‌آید که ائمه علیهم‌السلام از نظر او نه تنها بر تأویل انحصاری خود اشراف دارند، بلکه بر ظاهر قرآن نیز که به پیامبر اسلام واگذار گردیده است، اشراف تبعی دارند و در رتبه پس از آن حضرت قرار دارند و ائمه علیهم‌السلام به عنوان جانشینان ایشان در امر ظاهر نیز دخالت خواهند کرد (قاضی نعمان، بی تا: ۴۱).

با چنین تصویری که قاضی نعمان از صامت یا همان اساس و ائمه علیهم‌السلام ارائه می‌دهد، جایگاه آنان بر ناطق که آورنده اصل شریعت است، برتری خواهد یافت، زیرا ناطق فقط بر ظاهر اشراف دارد، ولی امام معصوم که صامت است، هم بر تأویل و هم بر ظاهر ورود خواهد داشت و این موضوع از نقاط ابهام اندیشه اوست و با اولیات کلام امامیه منافات دارد، زیرا رتبه و مقام امامان علیهم‌السلام با تفسیری که او دارد، بر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مقدم داشته شده است؛ در حالی که مقام امامان در مقایسه با پیامبر اسلام در رتبه بعدی قرار دارد و آنان در مقایسه با دیگران مقدم هستند (حلی، ۱۳۰۷: ۳۸۱-۳۹۸).

قاضی نعمان در مسئله ظاهر نیز دچار مغالطه شده است. او ارتباط بین ظاهر و باطن را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که با دیگران متفاوت است. وی معتقد است باطن پیش از ظاهر وجود دارد و هرگاه باطن مطرح شود، ظاهر در رتبه پس از آن مطرح می‌گردد. از این رو، ظاهر بخشی از باطن است. بنابر این دیدگاه که برگرفته از آرای دیگر اسماعیلیان است و آنان بر آن تأکید می‌ورزند و در باطنی‌گرایی ایشان ریشه دارد، آنچه پیامبران آورده‌اند و خداوند نسبت به ایشان اراده کرده است، تمامی این امور قبل از ابلاغ خداوند به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و پس از آن به مردم، به گونه‌ای است که نزد خداوند محفوظ بوده است و این امور همان باطن هستند که وقتی خداوند آنها را ابلاغ کرد و انبیا به مردم تعلیم دادند، باطن به ظاهر تبدیل گردیده است (قاضی نعمان، ۱۹۶۱، ج ۱: ۳۸). به بیان





دیگر، ظاهر همان باطن است؛ یعنی حقیقت و ماهیت دین از خفا و باطن به ظاهر و نص سرایت می‌کند و ادیان و شریعت‌ها، دارای سلسله‌ای از حلقه‌های پی در پی هستند که به کشف تدریجی دین می‌انجامد.

به نظر می‌رسد قاضی نعمان بین حقیقت و ماهیت دین و درک و دستیابی به دین خلط کرده است. به دیگر سخن، برای دستیابی به دین و طرح آن در زندگی، باید نخست از نردبان معرفت بالا رفت و پیمودن این مسیر نیازمند آغازیدن از ظاهر است که پس از آن به باطن می‌انجامد. از این رو، این بیان قاضی نعمان که باطن در رتبه پیش از ظاهر و ظاهر در مرحله بعد قرار دارد و مرحله باطن را بر ظاهر مقدم می‌داند، قابل مناقشه است. حقیقت دین، دارای ظاهر و باطن است و ماهیت دین از ظاهر و باطن تشکیل یافته است، اما اصل و اساس و ریشه، همان باطن است. این موضوعی است که در تمامی شریعت‌ها پذیرفته شده است و اهداف و فلسفه‌های احکام را گاهی باید در باطن شریعت یافت، ولی راه رسیدن به هسته مرکزی و باطن، گذر از لایه‌ها و پوسته‌های ظاهری آن است که باید به آن توجه کرد. از این رو، باید بین این دو مقوله تفکیک قائل شد، حال آنکه اسماعیلیه و قاضی نعمان چندان توجهی به این مسئله نکرده‌اند.

نقد دیگری که می‌توان بر قاضی نعمان داشت اینکه در کتاب دعائم الاسلام که شامل روایت‌های بسیاری از پیامبر اسلام ﷺ و دیگر ائمه علیهم‌السلام در ابواب مختلف فقهی و اعتقادی است، روایت‌های مرسله نقل می‌شود که سلسله راویان در آن نیامده است. این موضوع از نقاط ضعف در حدیث‌شناسی شمرده می‌شود و رویه معمول اسماعیلیان است و این امر ناشی از اهتمام نداشتن آنان به ذکر نام امام در اسناد روایت‌هاست و قاضی نعمان نیز در تدوین کتاب خود بدان توجه کرده است،<sup>۱</sup> از این رو، به نظر می‌رسد به‌رغم اهمیت این کتاب که عصاره اندیشه‌های قاضی نعمان است و برای اسماعیلیه مرجعی در احکام شمرده می‌شود، نقاط ابهام و ضعفی هم دارد؛ این در حالی است که امامیه در

۱. گرچه علامه مجلسی معتقد است که اخبار قاضی نعمان، هر چند مرسل باشند، برای تأیید و تأکید ارزش‌گذاری می‌شوند (مجلسی، ج ۱: ۳۸).

روایت‌های تأویلی خود سلسله سند را می‌آورند و بدان اهمیت می‌دهند. نقد دیگر بر اندیشه قاضی نعمان این است که روایت‌های دعائم الاسلام بر اساس باورهای اسماعیلی از شش امام، یعنی امام علی علیه السلام تا امام صادق علیه السلام نقل شده است، در حالی که از امام موسی بن جعفر علیه السلام و دیگر امامان پس از ایشان و حتی اسماعیل بن صادق که منشأ فرقه اسماعیلی است، روایتی نقل نشده است.

### نتیجه‌گیری

قاضی نعمان از فقیهان صاحب‌نام اسماعیلی است که در فقه تلاش‌های شایان علمی دارد و فقه اسماعیلی مرهون اوست. وی در آرای خود به تأویل صرف پرداخته و باطن را با ظاهر و نص درهم آمیخته است و بر اعتدال در این مسئله کوشیده است. کتاب دعائم الاسلام او در استناد به ظاهر روایت‌ها برای استخراج احکام فقهی گواه بر این مطلب است؛ گرچه در اساس التأویل و دعائم الاسلام، تأویل‌هایی را مانند رویه جاری اسماعیلیان داشته است.

از میان آثار علمی و اندیشه‌های او می‌توان شرایط و قواعدی برای تأویل استخراج و بازخوانی کرد و آنها را در قالب و ضابطه اعتدال تبیین کرد که برآیند آن، ارزیابی ظاهر در کنار باطن، ارتباط مفهومی تأویل و عقل، تأثیر اخلاص در صحت تأویل، منتهی شدن تأویل به علم امام و دخالت ایمان در صحت تأویل خواهد بود. وی با استفاده از ضابطه اعتدال در صدد القای شرایط تأویل برآمده است و در مواردی حتی بدان تصریح کرده است. قاضی نعمان به‌رغم تفکر اعتدال‌گرایانه‌ای که در مقایسه با دیگر عالمان اسماعیلی درباره ظاهر و باطن دارد، در مواردی نیز دچار تسامح و مغالطه گردیده است که در مقاله به بررسی و نقد آنها پرداخته شد.



## کتاب نامه

\* قرآن کریم.

۱. ابن عربی، محی الدین (بی تا)، فتوحات المکیه، بیروت: دار صادر.
۲. ابن فارس (۱۴۰۵ق)، معجم مقاییس اللغة، قم: مرکز النشر، مکتب الاعلام الإسلامی.
۳. ابن منظور (۱۳۶۳)، لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزه.
۴. تامر، عارف (۱۹۶۰م)، مقدمه اساس التأویل، بیروت: دار الثقافة.
۵. حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۰۷)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۶. دفتری، فرهاد (۱۳۷۵)، تاریخ و عقائد اسماعیلیه، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: نشر فرزاد.
۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷)، «اسماعیلیه» در: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، چاپ اول، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۸. دیلمی، حسن بن محمد (بی تا)، ارشاد القلوب، مترجم هدایت الله مسترحمی، تهران: مصطفوی.
۹. سراج، ابونصر (۱۹۱۴م)، کتاب اللمع فی التصوف، چاپ رینولد، آلن نیکلسون، لیدن.
۱۰. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۱. عماد الدین القرشی، ادیس (بی تا)، عیون الاخبار و فنون الآثار، تحقیق: مصطفی غالب، بیروت: دار الاندلس.
۱۲. غالب، مصطفی (۱۳۴۳)، اعلام الاسماعیلیه، بیروت: دار الیقظه العربیه.
۱۳. \_\_\_\_\_ (بی تا)، الحركات الباطنية فی الاسلام، بیروت: دار الاندلس.
۱۴. قاضی نعمان (۱۴۱۵ق)، تأویل الدعائم، الطبعة الاولى، بیروت: دارالاضواء.
۱۵. \_\_\_\_\_ (۱۹۶۹م)، دعائم الاسلام، الطبعة الثالثة، مصر: دارالمعارف.
۱۶. \_\_\_\_\_ (بی تا)، اساس التأویل، بیروت: دار الثقافة.
۱۷. قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۸۴)، وجه دین، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
۱۸. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳)، بحار الانوار، الطبعة الثانية، بیروت: دار الاحیاء التراث.
۱۹. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۴)، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: دار الکتب الاسلامیه.



۲۰. معرفت، محمدهادی (۱۴۱۸ق)، التفسیر والمفسرون، مشهد: الجامعه الرضويه.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۵)، تفسیر نمونه، چاپ سی و سوم، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۲. مؤید فی الدین، هبة الله (۱۹۷۴م)، المجالس المؤیدیه، به کوشش مصطفی غالب، بیروت: دارالاندلس.
۲۳. همدانی، عین القضاة (۱۳۴۱)، تمهیدات، به کوشش عقیف عسیران، تهران: دانشگاه تهران.

